

فارسی نهم – درس چهاردهم پیدای پنهان

جهان، جمله، فروغ روی حق داد

حق اندر وی ز پیدایی است، پنهان

همه جهان جلوه‌ای از نور الهی است. خدا در آفریده‌هایی که آشکار کرده پنهان است.

جمله: همه، تمام

فروغ: روشنایی، نورانی

حق: خدا / روی: مجاز از نما، ظاهر

پیدا، پنهان: تضاد

حق: تکرار

مزار: قبرستان، آرمستان / شریف: بزرگ

نبوت: پیامبر / رد کردن: کنایه از قبول نکردن

اعتراض: گله، شکایت

متانت: باوقار، سنگینی / لذا: بنابراین

حکمت: دانش

ابتدا: شروع / عبرت: پند، نصیحت

ای مفضل از یادآوری آفرینش انسان شروع

می‌کنم. پس از آن عبرت بگیر

تدبیر: اندیشه، چاره

هدف: مقصود / حاجت: نیاز

ای مفضل، درباره تمام اعضای بدن و تدبیر و

اندیشه آنها فکر کن که هر یک از این اعضا

برای هدف و نیازی آفریده شده‌اند

دست، پا، چشم: مراعات نظیر

جمع: مجموعه، کل

در نزدیک مزار شریف پیامبر اکرم (ص) نشسته بود که دید شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده است و در ضمن صحبت‌هایش وجود خدا و نبوت را رد می‌کند. مفضل به شدت به سخنان او اعتراض کرد و آن گمراه، جواب گفت که اگر از شاگردان جعفر بن محمد (ع) هستی، باید بدانی که او زیاده از این، سخنان ما را شنیده و با متانت جواب گفته است: لذا تو هم شایسته با ما سخن بگو.

مفضل، اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت و ماجرا را برای ایشان گفت. امام در پاسخ، حکمت‌های آفرینش را این گونه بیان فرمودند:

ابتدا می‌کنم ای مفضل، به یاد کردن خلقت انسان. پس، عبرت بگیر از آن

تفکر کن ای مفضل، در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای هدفی و حاجتی آفریده شده‌اند

دست‌ها برای کار کردن، پاها برای راه رفتن، چشم‌ها برای دیدن. همچنین اگر در جمیع

اعضا **تأمل** کنی، می‌بینی هریک برای کاری **خلق** شده‌اند.

مفضل گفت: ای مولای من! گروهی می‌گویند که اینها کار طبیعت است.

حضرت فرمود: بپرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می‌گویید، علم و قدرت دارد بر این کارها یا نه؟ اگر گویند که علم و قدرت دارد، پس به خدا **قائل** شده‌اند و او را «طبیعت» نام کرده‌اند؛ زیرا معلوم است که طبیعت را شعور و **اراده** نیست؛ و اگر گویند که طبیعت را علم و اراده نیست، پس معلوم است که این کارها از طبیعت بی‌شعور، صادر نمی‌شود.

ای مفضل! چه کسی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که پرده دل است، بر روی آن پوشانده و دنده‌ها بر بالای آن حافظ گردانیده، با گوشت و پوستی که بر روی دنده‌ها قرار داده، برای آنکه از **خارج** چیزی بر آن وارد نشود که موجب **جراحت** آن گردد؟ چه کسی شش را بادن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و باز نمی‌ایستد؟

برای آنکه **حرارت** در دل جمع نشود که آدمی را **تلف** کند

ای مفضل! اکنون **تأمل** کن در **قوه** و **فواید** آنها که حق **تعالی** در وجود انسان قرار داده است. اگر از این قوه‌ها حافظه را نمی‌داشت، چگونه بود حال او و چه **خلل**‌ها داخل می‌شد در **امور** و زندگانی و کارهای او

تأمل: تفکر، اندیشه
خلق: آفریده

کار طبیعت: کنایه از مربوط به طبیعت، در اختیار طبیعت

قائل: سخن گو، گوینده سخن

اراده: قصد، مشیت، میل

صادر: کنایه از سر نمی‌زند، انجام نمی‌دهد

پیراهنی که (مانند) پرده دل است: تشبیه
پیراهن: استعاره چربی نازک روی قلب
پرده دل: اضافه تشبیهی (دل مثل پرده)
پرده دل: اضافه استعاری: (دل مثل خانه ای است که پرده دارد)
گوشت، پوست، دنده: مراعات نظیر
خارج، وارد: تضاد / **جراحت**: زخمی

حرارت: دما / **تلف**: از بین، نابود
حرارت در دل جمع نشود: کنایه از بالا رفتن برای آنکه دمای بدن و قلب بالا نرود و باعث از بین رفتن انسان نشود

تأمل: تفکر / **قوه**: نیرو / **فواید**: فایده‌ها
تعالی: بزرگ / **خلل**: آسیب / **امور**: کارها
اگر از نیروها حافظه را خلق نمی‌کرد، حال و روز انسان چگونه بود و چه آسیب‌هایی در زندگی به او می‌رسید

زیرا در خاطرش نمی‌ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد اوست؛ چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته‌اند و به یاد نداشت که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی به او بدی کرده است و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد.

و **نعمت** فراموشی در آدمی، اگر تأمل کنی، **عظیم** تر است از نعمت یادآوری. اگر فراموشی در آدمی نبود، هیچ کس از **مصیبتی** آرامش نمی‌یافت و **کینه** هیچ کس از **سینه‌اش** بیرون نمی‌شد و از هیچ یک از نعمت‌های دنیا بهره‌مند نمی‌شد؛ برای آنکه آسیب‌هایی که بر او وارد شده، همیشه در برابر او بود و امید نداشت که شخصی که دشمن اوست، از **احوال** او **غافل** گردد؛ یا **حسودی**، لحظه‌ای از فکر او بپردازد. پس نمی‌بینی که خداوند **حکیم** حافظه و فراموشی را در آدمی قرار داده و هردو ضد یکدیگرند؟ در هر یک **مصلحتی** هست که وصف نمی‌توان کرد.

ای مفضل، درباره آن **صفتی** که از میان سایر حیوانات، ویژه انسان است، تفکر کن که آن «**حیا**» است. اگر حیا نمی‌بود، هیچ کس مهمانداری نمی‌کرد و وفا به **وعده‌ها** نمی‌نمود و نیازهای مردم را بر نمی‌آورد؛ به کسی نیکی نمی‌کرد و از بدی‌ها دوری نمی‌کرد؛ حتی بسیاری از امور را مردم برای حیا به عمل می‌آورند؛ زیرا برخی از مردم اگر از یکدیگر شرم نمی‌کردند، حق پدر و مادر را نیز به جای نمی‌آوردند و **صله رحم** و **احسان** به خویشان نمی‌کردند و امانت‌های مردم را پس نمی‌دادند و ترک **معاصی** نمی‌کردند.

ضرر: زیان

نعمت: پاداش

عظیم: بزرگ

مصیبت: گرفتاری

کینه: دشمنی، عداوت، بغض

سینه: مجاز از وجود

احوال: رفتار، کردار

غافل: بی خبر، ناآگاه

حسودی: بخیلی

حکیم: دانا

فراموشی، حافظه: تضاد

مصلحت: خیر و صلاح، خیرخواهی

صفت: رفتار، منش

حیا: شرم، آبرو

وعده: پیمان، قرار

صله رحم: دیدار خویشاوندان

احسان: نیکی

معاصی: گناه

پس، داده است خداوند **علیم** به آدمی آنچه **صلاح** دین و دنیای او در آنهاست و **منع** کرده است از آدمی، دانستن امری چند را که در **شأن** و **طاعت** او نیست دانستن آنها مانند امور آینده و آنچه در دل‌های مردم است و مانند اینها.

تأمل کن ای مفضل، در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او **ناگوار** خواهد بود و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید **بقا** خواهد داشت.

و بدان ای مفضل! که نیاز اصلی آدمی به زندگانی، **نان و آب** است. پس نظر کن که چگونه **تدبیر** کرده است و در این دو چیز؛ زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب، **شدیدتر** است از احتیاج به نان بنا بر آنکه صبر او بر گرسنگی **زیاده** است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان؛ **لذا** آب را فراوان گردانیده است.

و اگر آدمی را هرگز دردی نمی‌رسید، به چه چیز ترک می‌کرد گناهان را و به چه چیز **تواضع** می‌کرد برای خدا و **تضرع** می‌کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می‌کرد به مردم و **صدقات** می‌نمود به **مساکین**؟ نمی‌بینی کسی را که به دردی **دچار** شد، **خضوع** می‌کند و به درگاه خدا روی می‌آورد و **طلب عافیت** می‌کند و **دست** می‌گشاید به دادن صدقه؟ پس نمی‌بینی که حکیم **علیم** در هر امری، آنچه به عمل آورده، همه **موافق** حکمت است و راه **خطا** در آن نیست؟

علیم: دانا، از نام‌های خداوند است
صلاح: خوبی، خیر / **منع**: جلوگیری، نفی
شأن: مقام، رتبه / **طاعت**: توان
خداوند آگاه آنچه را که **صلاح** دین و دنیای انسان در آن است، به او داده است و آنچه را که **طاعت** دانستن آن را ندارد، از دانستن آن **منع** کرده است

ناگوار: ناخوشایند، ناپسند
بقا: جاودان، پایدار ماندن، همیشگی، دوام

نان و آب: مجاز از خوراک
تدبیر: اندیشه، تفکر
شدیدتر: بیشتر
زیاده: بیشتر

لذا: بنابراین، پس

تواضع: فروتنی، افتاده
تضرع: گریه زاری
صدقات: خیرات، خرج در راه خدا
مساکین: فقیران، تهیدستان
دچار: گرفتار / **خضوع**: فروتنی، تواضع
طلب: درخواست / **عافیت**: تندرستی، سلامت
دست گشادن: کنایه از بخشش

موافق: همراه، سازگار
خطا: اشتباه

مفضل گفت: چون سخن بدین جا رسید، مولای من فرمود: برو، و آنگاه خود به نماز ایستاد. پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم.

معرفت: شناخت

حاصل: نتیجه / حمد: سپاس

(توحید مفضل، ترجمه علامه مجلسی، با اندکی تصرف)

خود ارزیابی

۱- پاسخ شخص گمراه به مفضل چه بود؟

اگر از شاگردان جعفر بن محمد (ع) هستی باید بدانی که او زیاده از این سخنان ما را شنیده و با متانت جواب گفته است، لذا تو هم شایسته با ما سخن بگو.

۲- این درس را با درس اول (آفرینش همه...) مقایسه کنید و شباهت‌های آنها را بیان کنید.

هر دو وجود خدا و نبوت را بیان نموده‌اند. اینکه هر نعمتی که خدا به ما داده و آفریده است برای شکرگزاری است، نعمت‌هایی که ما را به عظمت و بزرگی خداوند رهنمون می‌سازد.

۳- چرا خداوند بزرگ، نعمت تفکر و اندیشیدن را به انسان‌ها بخشید؟

تا در آنچه آفریده اندیشه کنیم و به حکمت و هدف آفریده‌ها فکر کنیم. بیندیشیم که خداوند هر یک را برای چه کاری خلق کرده است. درباره نیروهایی که خداوند در وجود انسان خلق کرده و نعمت‌هایی مانند یاد آوری، فراموشی و... فکر کنیم و تصور کنیم که اگر این آفریده‌ها نبودند چه اتفاقی می‌افتاد.

نکته زبانی

قید

به جمله‌های زیر، دقت کنید:

مفضل، اندوهناک، نزد امام صادق (ع) رفت.

مریم، امروز مشتاقانه کتاب می‌خواند.

علی، خوب سخن می‌گوید.

همان گونه که در جمله‌های بالا می‌بینید کلماتی مانند: «اندوهناک، امروز، مشتاقانه و خوب» توضیحاتی درباره نهاد یا فعل جمله می‌دهند.

به عنوان نمونه در جمله اول «اندوهناک» چگونگی و حالت «مفضل» را بیان می‌کند و در جمله دوم، کلمه «امروز» زمان فعل «خواندن» را مشخص می‌کند. به این نوع واژه‌ها «قید» می‌گویند.

قید کلمه یا ترکیب‌هایی هستند که **مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار** و ... را به جمله، می‌افزایند.

قید از ارکان اصلی جمله نیست و حذف آن هیچ آسیبی از دید معنایی در جمله پدید نمی‌آورد. هر جمله می‌تواند قیدهای گوناگون داشته باشد؛ قیدها جای ثابتی در جمله‌ها ندارند.

گفت‌وگو

۱- درباره تأثیر صلهٔ رحم و احسان به خویشاوندان، با یکدیگر گفت‌وگو کنید.

در اندیشه‌های اسلامی، حفظ و گسترش روابط فامیلی و ارتباط صمیمانه با خویشاوندان اهمیتی بسیار دارد تا آنجا که به فرمودهٔ پیامبر(ص) قطع صلهٔ رحم باعث قطع رحمت الهی می‌شود. در ضمن دیدار با خویشاوندان باعث انس و الفت بیشتر می‌شود. دوستی‌ها را پابرجا کینه‌ها را دور و تخم محبت در دل‌ها می‌کارد.

۲- دربارهٔ آیات ۳ و ۴ سوره «الرَّحْمَان»: «خداوند انسان را آفرید (و) به او نطق و بیان آموخت» بحث کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

این سوره که عروس قرآن لقب گرفته است انسان را مورد خطاب قرار داده است و نعمت‌های مادی و معنوی را برشمرده و فرموده که این نعمت‌ها را فراموش نکنید. در آیات دو و سه نیز خداوند به آموختن نطق و بیان و آفرینش انسان که از مهمترین نعمت‌های الهی هستند اشاره دارد. در واقع ابتدا به تعلیم قرآن که نخستین و مهم‌ترین نعمت است اشاره کرده و حتی آن را قبل از خلقت و آفرینش انسان آورده است.

واژه شناسی

یکی از راه‌های کسب مهارت در کاربرد درست واژگان، **شناخت ریشه واژه‌ها** و معانی آنهاست؛ برای نمونه: **فضل، فاضل، مفضل، تفضیل، افضل، فضلا** و... از ریشهٔ «**فضل**» به دست می‌آیند و املاي آنها به یکدیگر شبیه است؛ بنابراین با شناخت ریشهٔ واژه‌ها و معنی آنها می‌توانیم دامنهٔ واژگانی خود را افزایش دهیم و از آن در مهارت درست نویسی هم بهره بگیریم.

نوشتن

۱- ده واژه را که ارزش املايي دارند، از متن درس بیابید و بنویسید.

فروغ، در ضمن، مفضل، صلاح، شأن، تأمل، تضرغ، معرفت، خضوع، تواضع، معاصی، جراحت و...

۲- جمله‌های زیر را بخوانید و قیدهای آن را مشخص کنید.

الف) تو هم **شایسته** با ما سخن بگو. (ب) من **فعلاً** کاری ندارم.

ج) محمد **چرا** دیروز غایب بود؟ (د) همایون **دوباره** برنده شد.

۳- بیت زیر را بخوانید و ارتباط آن را با متن درس، در یک بند بنویسید.

جهان چون زلف و خال و خط ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

جهان نیز مثل اعضای بدن انسان است و اگر در آفرینش خود دقت کنیم، هر چیزی در جای خودش خوب است. مثلاً اگر چشم‌ها بالای سر قرار می‌گرفت و دهان روی شکم یا موارد دیگر چه اتفاقی می‌افتاد پس قطعاً خداوند به هر چیزی علیم و حکیم است.

شعر خوانی

بود قدر تو افزون از ملائک

دلی دیرم خریدار محبت
کز او گرم است بازار محبت

دلی دارم که خریدار محبت است و بازار محبت
به خاطر او رونق دارد.

لباسی دوختم بر قامت دل
ز پود محنت و تار محبت

لباسی برای دل دوختم که پود پارچه اش از رنج
و تار آن از محبت است.

بُود درد مو و درمانم از دوست
بود وصل مو و هجرانم از دوست
درد و درمان و وصل و هجران من همه به خاطر
وجود یار است.

اگر قصابم از تن واکره پوست
جدا هرگز نگردد جانم از دوست
اگر قصاب پوست تنم را بکند، باز هم جانم از
یار جدا نمی‌شود.

دیرم: دارم / محبت: مهربانی و آرایه تکرار
دل خریدار محبت: تشخیص
خریدار محبت بودن: کنایه از مهربانی کردن
گرم بودن بازار: کنایه از رونق داشتن
بازار محبت: اضافه تشبیهی

قامت دل: تشخیص، اضافه استعاری
پود محنت: اضافه استعاری / محنت: رنج
تار محبت: اضافه استعاری
تار، پود: مراعات نظیر
محنت، محبت: جناس ناهمسان اختلافی

بُود: باشد، است / وصل: رسیدن
درد، درمان: تضاد
هجران: دوری / وصل، هجران: تضاد
دوست، و، از، بُود: تکرار

واکره: باز کنه، بکند
پوست کندن: کنایه از عذاب دادن
پوست، دوست: جناس ناهمسان اختلافی
جان جدا نگردد: کنایه از علاقمند بودن
تن، جان: مراعات نظیر

کم و بیش: کمتر و بیشتر، گاهی اوقات دولتمند: ثروتمند درویش: فقیر دولتمند، درویش: تضاد کم، بیش: تضاد خاک: مجاز از قبر بیش: بیشتر درویش، دولتمند: تضاد بیت: کنایه از عاقبت همه مردن بی کفن، کفن: تضاد	به قبرستان گذر کردم کم و بیش بدیدم قبر دولتمند و درویش گاهی از قبرستان گذشته ام و قبر انسان های ثروتمند و فقیر را دیده ام. نه درویش بی کفن در خاک رفته نه دولتمند برده یک کفن بیش نه فقری بدون کفن خاک شده است و نه ثروتمند توانسته با خود بیش از یک کفن ببرد
غافل: بی خبری / چه حاصل: تکرار سبحانی: مجاز از خدا مطیع: فرمانبردار، تسلیم مطیع نفس و شیطان بودن: کنایه از وابستگی به تعلقات دنیوی سبحانی، شیطانی: تضاد قدر: ارزش افزون: بیشتر ملایک: فرشتگان قدر، تو: تکرار آیو: آید / فراخ، تنگ: تضاد فراخی: بزرگی، گستردگی سنگ به پا آمدن: کنایه از گرفتار شدن تنگ بودن جهان: کنایه از فشار و گرفتاری سنگ، پا: مراعات نظیر فردا: مجاز از قیامت / بیت: کنایه از حسابرسی نامه خوانان: فرشتگان نامه خوان وینی: دیدن، می بینی / ننگ: بی آبرو، بی عار ننگ: مجاز از شرمسار / خوانان، خوانند: اشتقاق نامه خوانان، نامه، خوانند: مراعات نظیر نامه: تکرار / چو، تو: جناس ناهمسان اختلافی	دلا، غافل ز سبحانی چه حاصل مطیع نفس و شیطانی چه حاصل ای دل! از خداوند غافل، چه فایده ای دارد؟ فرمانبردار نفس خود و شیطان هستی، چه فایده ای دارد؟ بود قدر تو افزون از ملایک تو قدر خود نمی دانی چه حاصل ارزش تو از فرشتگان بیش تر است اما تو ارزش خود را نمی دانی، چه فایده ای دارد؟ مکن کاری که برپا، سنگت آیو جهان با این فراخی، تنگت آیو کاری نکن که دچار مشکل و سختی شوی و دنیا با این گستردگی به نظرت تنگ و ناراحت بیاید. چو فردا نامه خوانان نامه خوانند تو وینی نامه خود، ننگت آیو وقتی فردا قیامت فرا رسید و فرشتگان نامه اعمال تو را خواندند، تو از دیدن نامه ی کارهایت، خجالت زده و شرمسار شوی. دو بیتی های باباطاهر همدانی